



# ملاحظات ال گور (Al Gore) درباره عراق

۲۶ می ۲۰۰۴  
ترجمه: لطف الله میثمی

اشاره: برگردان مقاله حاضر را که بخشی از تجربه بشری است و بر زبان آقای ال گور جاری شده است به خوانندگان نشریه تقدیم می‌داریم. آقای ال گور به مدت ۸ سال معاون رئیس‌جمهور سابق، بیل کلینتون و رقیب انتخاباتی بوش بود و با وجود این که اکثریت آرا را در امریکا کسب کرد، ولی به کمک قوه قضاییه امریکا، بوش به ریاست جمهوری رسید. گفتنی است که آقای گور بارها در این مقاله اشاره می‌کند که بوش "تام نیک" امریکا را لکه‌دار کرده است و می‌گوید که چگونه می‌توانیم "تام نیک" خود را بازپس گیریم. گویا ایشان حتی به تاریخ معاصر امریکا نیز اشراف ندارند که اشغال عراق توسط تنوکان‌ها (به قول استیون کینزر - نویسنده کتاب همه مردان شاه - پایانی است بر یک آغاز) آغازی که از کودتای نظامی علیه مرد شریف و دموکراتی چون مصدق شروع شد و پیامد ناگوار آن کودتای گوانمالا علیه آرینز، کودتای شیلی علیه آلنده، کودتای اندونزی علیه سوکارنو یا ۵۰۰ هزار کشته، رسوایی ایران/کنترا و جنگ مسلحانه علیه نیکاراگوئه و... بود. نخستین کودتا علیه مصدق که در زمان ریاست جمهوری دوایت آیزنهاور انجام شد، به تعبیر او از جانب مجموعه فرامیت‌های نظامی - صنعتی بود و در حال حاضر نیز "جورج سوروس" در کتاب "رویای برتری امریکایی" باور خود را چنین بیان می‌کند که اشغال عراق توسط ائتلاف ناپاک از بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی است که در واقع آغاز و پایان این پروسه از روند واحدی حکایت می‌کند.

جورج دبلیو بوش (George W. Bush) قول داده بود که سیاست خارجی امریکا با تواضع همراه باشد، اما در عوض ما را در چشم جهانیان خوار و حقیر کرد. او قول داد "غرور و صداقت را به کاخ سفید بازگرداند"، اما بی‌آبرویی و ننگ واقعی و شهرتی ماندگار به عنوان فربیکارترین رئیس‌جمهور از زمان ریچارد نیکسون (Richard Nixon) تا به حال برای کشور آورد.

چه نیکنامی و غروری؟ او به پیمان‌نامه ژنو احترام نگذاشت، همان طور که به سازمان ملل، عهدنامه‌های بین‌المللی، نظرات متحدان امریکا، نقش‌کنگره و هیئت‌های قضایی و آنچه که جفرسون (Jefferson) "احترام معقول به عقیده انسان‌ها" می‌نامد. او به نظرات و قضاوت‌ها و تجربه‌های رهبران نظامی در طراحی تجاوزش به عراق اهمیتی نداد. اکنون هم به کشتگان ما احترام نمی‌گذارد، حتی با حاضرشدن در یک مراسم تشییع یا با مجازشمردن تصویر تابوت‌های در پرچم پیچیده شده‌شان. ما امریکایی‌ها چگونه از ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ به اینجا رسیده‌ایم. از زمانی که تیتزر بزرگ یک روزنامه فرانسوی (۱) این بود: "اکنون همه ما امریکایی هستیم از زمانی که همراهی و همدلی همه دنیا با ما بود... چگونه به وحشتی رسیده‌ایم که همه ما از دیدن تصاویر شکنجه در ابوغریب احساس کردیم. این دولت از نخستین روزهایی که به قدرت رسید، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا رضایت همگانی از سیاست خارجی امریکا را نابود کند. رضایتی که امریکا پس از پایان جنگ جهانی دوم رهنمون آن بود. استراتژی درازمدت و موفقیت‌آمیز مهار و خودداری ما، به نفع استراتژی جدید "جنگ پیشگیرانه" کنار گذاشته شد؛ چیزی که حق ذاتی هیچ ملتی نیست.

هیچ ملتی نمی‌تواند به دلیل قریب الوقوع بودن تهدید علیه امنیت ملی‌اش پیشدستی کند. اما قانون یکسویه و یگانه امریکایی مدعی می‌شود که می‌تواند قوانین بین‌المللی را نادیده بگیرد و هر وقت خواست علیه هر ملتی عملیات نظامی انجام دهد، حتی در شرایطی که هیچ تهدیدی هم در میان نیست. در نظر بوش و همدستانش فقط یک بیانیه یا خبر از احتمال حمله‌ای در آینده، که کسی گفته یا ادعا کرده باشد، کافی است.

آزاردهندنه‌تر این که آنها برای توضیح اهداف استراتژی‌شان همواره کلمه "سلطه" را به کار می‌برند. سیاست خارجی امریکایی سلطه برای همه دنیا نفرت‌آور است. همان‌طور که سلطه بی‌شرمانه امریکا بر زندانیان بی‌دفاع و درمانده عراقی باعث انزجار مردم امریکا هم شد.

از نشانه‌های آشکار از دست‌دادن خودآگاهی آن است که شخص نمی‌فهمد زیردستانش و آنهایی که بر آنها حکومت می‌کند و تسلط دارد، دارای روح و شخصیت هستند؛ به خصوص وقتی چنین شخصی با زیردستانش و درماندگان مانند حیوان و تحقیرآمیز برخورد می‌کند. همان‌طور که روان‌شناسانی چون فروید و دوما (De Sade) گفته‌اند، آزار مردم و انحرافات جنسی ارتباطی نزدیک با هم دارند. این که عده‌ای از اشرار به نام امریکا چنین بی‌رحمانه و ناپه‌نجار رفتار می‌کنند، ناراحت‌کننده و تکان‌دهنده است. تصاویر شکنجه‌ها و تجاوزهای جنسی، همراه با موجی از اخبار به‌دست ما می‌رسد. اخباری که زوخوردهای فزاینده و آشفتگی رو به رشد سیاست ما در عراق را بازگو می‌کنند. برای درک شکست کامل سیاستمان در عراق کافی است به آنچه در زندان‌های ابوغریب رخ می‌دهد توجه کنیم و از خود بپرسیم آیا این اعمال نماینده ما امریکایی‌هاست. روشن است که بی‌درنگ پاسخ

می‌دهیم نه، اما متأسفانه واقعیت پیچیده‌تر از این است.

درون هرکس نیکی و بدی هست. آنچه امریکا را در تاریخ ملت‌ها برجسته می‌نماید، تعهد ما به اجرای اصول، قوانین و سیستم سازمان‌یافته دقیقی برای بازنگری و حفظ تعادل در کشور است. بی‌اعتمادی طبیعی ما به قدرت متمرکز و طرفداری ما از حکومت درهای باز و دموکراسی باعث شده است ما در نگاهی کلی، مردمی باشیم که نسبت به دیگر ملت‌ها، همواره خوب را به بد ترجیح داده‌ایم. بنیانگذاران کشور ما دانش پژوهانی بودند که به ماهیت انسانی با بصیرت و عمیق نگریسته‌اند. آنها از سوء استفاده از قدرت می‌ترسیدند؛ زیرا می‌دانستند درون هر انسانی فقط نیکی وجود ندارد، بلکه تمایلی درونی و وسوسه‌ای برای سوء استفاده از قدرت علیه دیگران هم وجود دارد.

بنیانگذاران ما کاملاً آگاه بودند یک سیستم جبرانی برای ایجاد تعادل (Checks and balances) در قانون اساسی لازم است، زیرا هر انسانی با سیستم درونی جبرانی برای ایجاد تعادل زندگی می‌کند. آنها فهمیده بودند که نمی‌توان فقط به امید پدیدآمدن قدرتی پرهیزگار تکیه کرد؛ به خصوص اگر می‌خواهند اجازه دهند بخشی از قدرت ناسالم حکومت بر شهروندان به دست عده‌ای خاص بیفتد.

زمانی که جوزف م. داربی (Joseph M. Darby) از چارلز گرانر (Charles Graner) می‌خواهد تا در مورد اعمالش که در تصاویر ثبت شده توضیح دهد، او چنین توصیف می‌کند: "مسیحی که در من است می‌گوید اشتباه کرده‌ام، اما مأمور اصلاحات می‌گوید من می‌خواهم مردی را که آبروی خود را می‌برد سرزنش کنم."

اکنون آشکار می‌شود آنچه در زندان‌های ابوغریب رخ داده است

نتیجه کار تصادفی چند آدم نیست، بلکه نتیجه طبیعی سیاست دولت بوش است. سیاستی که ضرورت‌های عقلانی را کنار گذاشت و با سیستم امریکایی جبرانی برای ایجاد تعادل به جنگ برخاست.

تجاوز به زندانیان ابوغریب نتیجه آشکار سوء استفاده از حقیقت در نیروی نظامی دولتی و سوء استفاده از اعتماد مردم امریکا به ریاست جمهوری بوش پس از ۱۱ سپتامبر است.

در آن زمان ما بدون در نظر گرفتن کارهای بوش با تهدید تروریسم روبه‌رو بودیم. اما به جای بهتر کردن شرایط، آن را بدتر کرده‌ایم. اکنون به دلیل سیاست‌های او امنیت کمتری داریم. در دوره ۲۲۸ ساله پیدایش ملت ما، او بیش از هر رهبری خشم و عصبانیت دیگران را علیه ما به عنوان امریکایی برانگیخته است. خشم و عصبانیتی که به حق است و به دلیل برخورد‌های تحقیرآمیز او با هر انسان، موسسه یا ملت مخالف اوست.

او هر امریکایی را در داخل و خارج در معرض حمله تروریست‌ها قرار داده است. او به دلیل رفتار خودسرانه، متکبرانه و خام خود، با توهین به مذاهب، فرهنگ و آداب و رسوم مردم کشورهای دیگر و سیاست‌های تحقیقی پلیسی باعث مرگ هزاران مرد، زن و کودک بی‌گناه شده است. او باعث برانگیختن لانه‌های زنبوری شده است که پیش از این برای ما تهدیدی نداشتند. بوش در سخنرانی یکشنبه شب خود گفت: "جنگ عراق، جبهه مرکزی جنگ علیه تروریسم" است.

اما این جنگ متأسفانه نه جبهه مرکزی مبارزه با تروریسم که مرکز عضوگیری و تجدیدقوای تروریست‌ها بود. ادیک چنی (Dick Cheney) گفته است: "ممکن است این جنگ در تمام عمر ما ادامه یابد." بی‌کفایتی محض بوش حقیقتی ناخوشایند است که دنیا را مکانی خطرناک کرده است و خطر تروریسم علیه امریکا را افزوده



### جورج دبلیو بوش

(George W. Bush) قول داده

بود که سیاست خارجی امریکا با تواضع همراه باشد، اما در عوض ما را در چشم جهانیان خوار و حقیر کرد. او قول داد غرور و صداقت را به کاخ سفید بازگرداند، اما بی‌آبرویی و ننگ واقعی و شهرتی ماندگار به عنوان فریبکارترین

رئیس جمهور از زمان ریچارد نیکسون (Richard Nixon) تا به حال برای کشور آورد



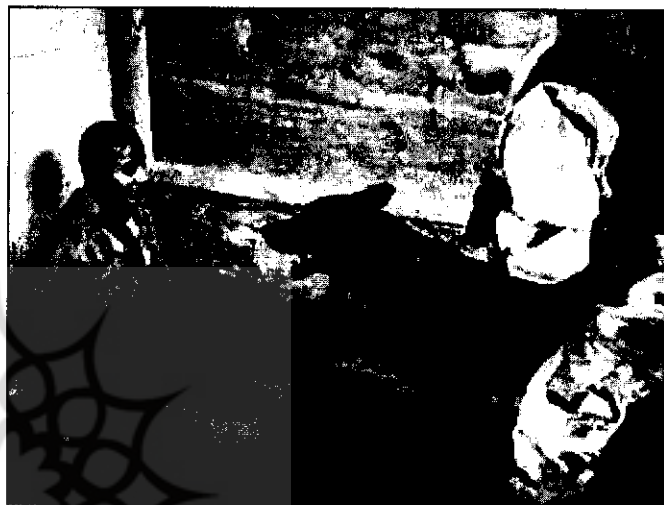
ما امریکایی‌ها چگونه از ۱۲

سپتامبر ۲۰۰۱ به اینجا رسیده‌ایم. از زمانی که تیتزر بزرگ یک روزنامه فرانسوی این بود:

"اکنون همه ما امریکایی هستیم" از زمانی که همراهی و همدلی همه دنیا با ما بود... چگونه به وحشتی رسیده‌ایم که همه ما از دیدن تصاویر شکنجه در ابوغریب احساس کردیم



است. روز گذشته موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک (ISS) گزارش داد درگیری در عراق انرژی و منابع القاعده و پیروانش را به صورت قابل توجهی متمرکز و اتحاد جهانی علیه تروریسم را تضعیف کرده است... پس از جنگ عراق، القاعده بیش از ۱۸ هزار تروریست بالقوه در سراسر دنیا دارد که این جنگ پایگاه آنها را محکم‌تر



می‌کند.

برنامه جنگ بدون توجه به نصیحت‌های متخصصان نظامی و تحلیل روشنفکران اشتباه بود. این خیال که از سربازان ما جمعیتی خوشحال با دسته‌های گل استقبال می‌کنند نیز اشتباه بود. بنابراین لازم نیست به دکترین‌های پاول (Powell) درباره نیروی متحد و یکصدا احترام بگذاریم.

برنامه‌ریزی رامسفلد (Rumsfeld) برای ایجاد امنیت در زمینه سلاح هسته‌ای، جلوگیری از گسترش بی‌قانونی و جنگ و غارت شکست خورد. خوشبختانه سربازان ما با وجود آن‌که عده‌شان کم بود و ابزار کافی برای مأموریتشان نداشتند لیاقت زیادی نشان دادند. چه شرم‌آور که اکنون خانواده‌های آنها به سختی زندگی می‌کنند و...

بدتر آن‌که ژنرال جوزف هوار

(Joseph Hoar) رهبر پیشین نیروی دریایی گفته است: "مطمئنم که ما در آستانه شکست هستیم و به دوزخ نزدیک می‌شویم."

وقتی یک مافوق، رهبری نظامی مثل جو هوار واژه "دوزخ" را به کار می‌برد، ما بهتر متوجه می‌شویم. منظور او این است که سربازان امریکایی بیشتری می‌میرند؛ عراق آشفته‌تر، بی‌ثبات‌تر، بی‌نظم‌تر و ناامن‌تر می‌شود. ادامه این وضعیت، نفوذ و اختیارات اخلاقی ما را بیشتر تضعیف می‌کند.

ژنرال بازنشسته نیروی دریایی آنتونی زینی (Anthony Zinni) گفت: "در دوره کنونی، گویا کشور ما در آستانه سقوط و بالایی اُبشار نیگا راست." او پیش از آن‌که فرستاده مخصوص بوش در خاورمیانه شود، فرماندهی مرکزی را اداره می‌کرد.

واشنگتن پست از فرمانده بخش هوایرد ۸۲ ژنرال نظامی کل چارلز اچ سواناک (Charles H. Swannack)

پرسید، آیا او فکر می‌کند امریکا در جنگ با عراق می‌بازد؟ او پاسخ داد: "من فکر می‌کنم ما از نظر استراتژیکی اشغال شکست خورده‌ایم. کلنل ارتش پاول هوگس (Paul Hughes) که نقشه استراتژیکی اشغال بغداد توسط نیروهای امریکایی را هدایت می‌کرده در جنگ ویتنام نیز برادرش را از دست داده است. او این دو جنگ را مقایسه می‌کند و می‌گوید: "من به خود قول داده‌ام هرگاه وظیفه اجرایی پیدا کردم، هرچه در توانم هست به کار برم تا مانع رخ دادن فاجعه‌ای دیگر شوم." ویتنام نیز طرح یک نبرد پیروزمندانه را ترسیم می‌کرد اما شکست خورد."

هوگس می‌افزاید: "تا زمانی که از هماهنگی در سیاست خود مطمئن نشویم، از نظر استراتژیکی شکست می‌خوریم." در شبکه تلویزیونی (Live) از سخنگوی کاخ سفید دان بارلت (Dan Bartlett) درباره نظرات

انتقادآمیز ژنرال‌های سطوح بالای برنامه‌ریزی در پنتاگون سوال می‌شود. او می‌گوید: "آنها بازنشسته هستند و ما راهبردهای خود را از مسئولان رسمی در حال کار می‌گیریم."

جالب توجه است که مسئولان رسمی نظامی هم علیه بوش صحبت می‌کنند. برای مثال واشنگتن پست از یک ژنرال مهم در پنتاگون که نامش برده نشده است نقل می‌کند: "دفتر وزارت دفاع فعلی (Office of the secretary of defense) که به OSD معروف است) از شنیدن یا پیروی از دستورات نظامی سر بازمی‌زند." چنین اتفاقی در تاریخ امریکا نادر است که فرمانده یونیفرم‌پوش نظامی با فرمانده نظامی مافوق خود در دولت دچار چالش شود.

واشنگتن پست همچنین آورده است که ژنرالی گفت: "من هم مثل بسیاری از عالی‌رتبگان نظامی ناراضی هستم." او دو دلیل ذکر کرده و گفته است: "من فکر می‌کنم آنها می‌خواهند ارتش را نابود کنند" و چیزی که واقعاً خشم او را برمی‌انگیزد این است که "آنها اصلاً به این مسئله اهمیت نمی‌دهند." زینی، در کتاب اخیرش دلیل فاجعه‌های کنونی را بی‌لیاقتی بوش می‌داند. او می‌نویسد: "در برپایی جنگ عراق و هدایت آن، کمترین چیزی که می‌بینیم، سهل‌انگاری، بی‌توجهی، بی‌مسئولیتی واقعی، عدم صلاحیت و گسترش فساد است."

کتاب زینی به کتابخانه در حال رشد مشاوران سابق بوش می‌پیوندد. این کتاب شامل مطالبی درباره مشاور اصلی او در تروریسم، ریچارد کلارک (Richard Clarke)، مشاور اصلی سیاست اقتصادی و وزیر سابق دارایی پاول اونیل (Paul Oneill)، سفیر کبیر سابق جو ویلسون (Joe Wilson) است. پدر بوش از پدر ویلسون به دلیل خدماتش در عراق قدردانی کرد. این کتاب همچنین

درباره مشاور داخلی سابق او در سازمان‌های مذهبی جان دیلویو (John Dilulio) است. دیلویو گفته است: "اتفاقاتی که اکنون رخ می‌دهد در هیچ دوره‌ای در کاخ سفید سابقه نداشته است؛ فقدان دستگاه کامل خط‌مشی. در فقدان یک دستگاه کامل استراتژی آنچه داریم و توسط آن اداره می‌شویم بازوی سیاسی است؛ که این چیزی جز ماکیاولیسم نیست." رئیس ستاد ارتش، ژنرال اریک شینسکی (Eric Shinseki) در فوریه به کنگره گفته است، اشغال نظامی احتیاج به "چندین صد هزار هنگ نظامی دارد." اما رامسفلد و بوش معتقد بودند با هزینه کمتری می‌توان به عراق حمله کرد. از آنجا که آنها نمی‌خواستند مخالف نظر خود را بشنوند، صدای ژنرال شینسکی خفه شد و او را بیرون کردند.

حاصل مستقیم طراحی و برنامه ناکارآمد و قدرت نظامی ناکافی این شد که سربازان جوان در موقعیت‌های نامعقول گذاشته شوند. برای نمونه، نیروهای ذخیره جوانی که به زندان‌های عراق فرستاده شده‌اند بدون آموزش و نظارت کافی فراخوانده شده بودند و از مافوق خود دستور گرفته بودند؛ زندانیان را سرکوب و تحقیر کنند تا آنها برای بازجویی آماده شوند.

متأسفانه آنها در وضعیت پیچیده‌ای قرار گرفته بودند. آنها یا مجموعه‌ای از دستورات مأموران اطلاعاتی و ریاست زندان روبه‌رو بودند. دستوراتی در هم که ترکیبی نظامی و غیرنظامی و گیج‌کننده به‌وجود می‌آورد. سربازانی که متهم به این‌گونه جنایات هستند، مسئول رفتارهای خود هستند. اگر مجرم شناخته شوند، باید به سختی و به روشی مناسب تنبیه شوند. اما آنها مسئول اولیه رسوایی آمریکا نیستند.

سرجوخه لیتدی انگلند (Lynndie England) حکم نداده است که آمریکا پیمان‌نامه ژنو را نادیده بگیرد. چارلز گرانر کسی نبود که روش اتاق

تاریک با زندانیان برهنه برای شکنجه و در فشار گذاشتن و واداشتن آنها به بازگویی چیزهایی که با روش‌های قانونی نمی‌گویند را تصویب کند.

این روش‌ها تحت نظر کاخ سفید بوش طراحی و اجرا شده‌اند. در واقع مشاور حقوقی رئیس‌جمهور نیز در مورد همین موضوع خاص او را نصیحت می‌کند. وزیر دفاع و دستیاریش در برابر اعتراض ارتش موارد بی‌رحمی و خشونت را از معیارهای تاریخی آمریکا بیرون می‌کشند. وزارت دفاع با گام‌هایی از پیش تعیین نشده از یک وکیل خصوصی که کارشناس امور حقوق بشر است کمک می‌گیرد. ژنرال جاج ادوکاتز (Judge Advocates) آن‌قدر از این موضوع ناراحت می‌شود و با آن مخالفت می‌کند که به وکیل می‌گوید: "برای ایجاد جوی با ابهام قانونی در مورد بدرفتاری با زندانیان، تلاشی از پیش طراحی شده صورت می‌گیرد."

در واقع، رئیس برنامه متوجه می‌شود که فرهنگ و رفتار معمول نظامی، عامه مردم آمریکا و همه دنیا از این‌گونه فعالیت‌ها حمایت نمی‌کنند. از دیگر موارد آشکار تخطی از معیارهای رفتاری پذیرفته‌شده مأموریت دادن به هم‌پیمانان خصوصی و فرستادن زندانیان به کشورهایی است که بی‌زاری از شکنجه در آنها کمتر است.

بوش بدگمانی ما را در ایالات متحده‌اش افزایش داده است. او اشاره می‌کند "بیش از ۳۰ هزار تروریست مظنون در کشورهای مختلف دنیا دستگیر شده‌اند" و بعد می‌افزاید: "بسیاری هم کشته شده‌اند،" به این ترتیب آنها دیگر مشکلی برای آمریکا و متحدانش نیستند.

جورج بوش قول داده است فضای حاکم بر واشنگتن را تغییر دهد؛ همان چیزی که او در واقع هم انجام داده است. ۳۷ زندانی در اسارت کشته شده‌اند، البته اعتماد به همین عدد هم مشکل است؛ زیرا در موارد زیادی

از جمله مرگ‌های وحشیانه امکان کالبدشکافی وجود ندارد.

چه گستاخانه اشتباه خود را در گماشتن نیروهای ذخیره در مقامات بالاتر سرزنش می‌کنند. بوش بیشتر از یک پوزش بدهکار است. در فهرست افرادی که اجازه کار داشته‌اند، سربازان جوانی هستند که بی‌شک خود نیز مقصرند. اما آشکار است که آنها در یک لانه فساد اخلاقی قرار گرفته بودند. این مقصران خود قربانی سیاست جورج بوش هستند.

چه گستاخ‌اند! بی‌کفایتی و خودرایی کابینه بوش - چنی ملت و مردم ما را در چشم جهانیان و در نظر مردم خودمان خوار و سرافکننده ساخته است. آنها چه گستاخانه ما را در معرض بی‌صدافتی، رسوایی و روسیاهی قرار داده‌اند. آنها نام نیک ایالات متحده را با شکنجه زندانیان صدام چنین لکه‌دار کرده‌اند.

دیوید کای (David Kay) از تحقیقات خود در زمینه تخریب گسترده سلاح‌ها در عراق چنین نتیجه می‌گیرد: "همه ما اشتباه کردیم." در نظر بسیاری از مردم آمریکا اظهار کای نشان‌دهنده رویارویی جدی واقعیت و همه نظرات نادرست و رو به زوال رئیس‌جمهور بوش است. نظراتی که برای پروراندن حامیان سیاست جنگ به کار رفته است.

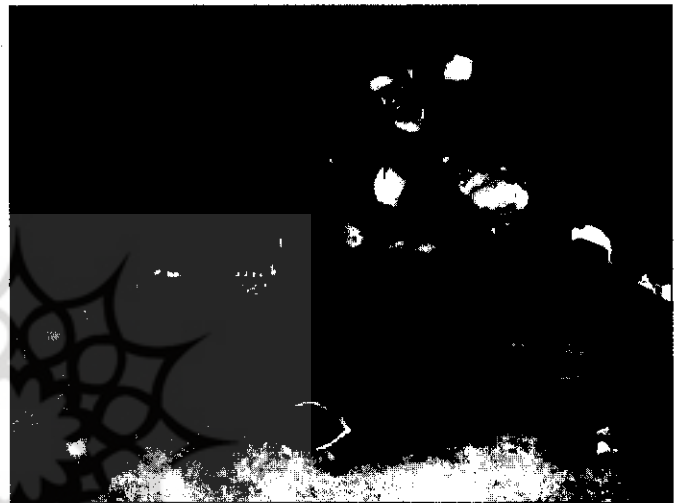
اکنون کاخ سفید به مردم آمریکا اعلام کرده است اعتماد به احمد چلیبی هم اشتباه بوده است. گرچه آنها ۳۳۰ هزار دلار در ماه به او داده‌اند، یعنی ۳۳ میلیون دلار (چک). آنها او را هم‌جوار لورا بوش (Laura Bush) قرار داده‌اند. چلیبی متهم به کلاهبرداری و اختلاس ۷۰ میلیون دلاری از بودجه عمومی یک بانک اردنی بود و با فرار از آن کشور زندانی فراری شمرده می‌شد. بدون توجه به این گزارش، او یکی از مهم‌ترین مشاوران دولت بوش در برنامه‌ریزی و برپاداشتن جنگ علیه عراق شده است.

◆ ژنرال بازنشسته نیروی دریایی آنتونی زینی (Anthony Zinni) گفت: "در دوره کنونی، گویا کشور ما در آستانه سقوط و بالای آبشار نیاگارا است." او پیش از آن که فرستاده مخصوص بوش در خاورمیانه شود، فرماندهی مرکزی را اداره می‌کرد

◆ حاصل مستقیم طراحی و برنامه ناکارآمد و قدرت نظامی ناکافی این شد که سربازان جوان در موقعیت‌های نامعقول گذاشته شوند. برای نمونه، نیروهای ذخیره جوانی که به زندان‌های عراق فرستاده شده‌اند بدون آموزش و نظارت کافی فراخوانده شده بودند و از مافوق خود دستور گرفته بودند؛ سرکوب و تحقیر کنند تا آنها برای بازجویی آماده شوند

آنها همیشه از او به عنوان یک مقام مختار و حتی شاید رئیس جمهور آینده عراق یاد کرده‌اند. شگفت‌انگیزتر آن که او و ارتش خصوصی‌اش را مقدم بر شخص دیگری به بغداد فرستادند و اجازه دادند کنترل اوراق محرمانه صدام را به دست گیرد.

اکنون به مردم آمریکا می‌گویند او جاسوس ایران است و در تمام این مدت رئیس جمهور را فریب داده است. ژنرال بویکین (Boykin)، یکی از



ژنرال‌هایی که در رأس سیاست جنگ بود، در وقت آزاد خود در سخنرانی‌اش از جنگ مقدس ملت مسیحی یاد می‌کند. او وقتی در خلیج گوانتانامو مسئول بازداشت شدگان بود، به افسران دستور داد روش‌هایش را در مورد بازداشت‌شدگان و زندانیان عراقی هم به کار گیرند. طبق شهادت زندانیان، آنها را مجبور می‌کردند به اعتقادات خود دشنام دهند. بوش در اوایل جنگ علیه عراق از واژه "جنگ صلیبی" استفاده کرد، اما مفسران اشاره کردند این کلمه به دلیل حساسیت و تاریخ دنیای مسلمانان مناسب نیست. اما چند هفته بعد بوش دوباره همین لغت را به کار برد.

زینی گفته است: اکنون ما جنگجویان صلیبی و استعمارگران مدرن در این گوشه دنیا هستیم. "کشور ما چه سرنوشت وحشتناکی دارد. کشوری

که پناهندگانی آن را بنا نهادند که در پی آزادی مذاهب بودند، کسانی که به آمریکا آمدند تا از رهبران خودکامه فرار کنند. رهبرانی که آنها را وادار می‌کردند از مذهب خود دست بکشند. اکنون کشور ما خود همین کارها را می‌کند. امین سعیدالشیخ به واشنگتن پست گفته که او شکنجه شده است و وادارش کرده‌اند به اسلام دشنام دهد. پس از آن که پای او شکسته شده، یکی از شکنجه‌گران شروع به ضربه زدن به آن کرده است و در عین حال به او دستور می‌داده به اسلام توهین کند. او می‌گوید سپس "به من دستور دادند از مسیح تشکر کنم که زنده‌ام." عده‌ای دیگر هم گفته‌اند مجبورشان کرده‌اند الکل و گوشت خوک بخورند. در تعالیم مذهبی انجیل به من یاد داده‌اند: "... همان‌طور که درخت را از میوه‌اش می‌شناسند، ایشان را نیز می‌توان از اعمالشان شناخت. شما یقیناً فرق درخت انگور و خار بیابان و فرق انجیر و بوته خار را می‌دانید. درخت سالم میوه خوب می‌دهد و درخت فاسد میوه بد بدهد؛ درخت فاسد نیز میوه خوب نمی‌دهد... بلی، به این گونه می‌توانید پیامبران دروغین را از اعمالشان بشناسید." (۳)

رئیس جمهور بوش، بیشتر مردم را متقاعد کرده که صدام حسین مسئول حمله ۱۱ سپتامبر است. صدام در حقیقت هیچ ربطی به این مسئله ندارد. رئیس جمهور بوش، بیشتر مردم را متقاعد کرده که صدام حسین مسئول حمله ۱۱ سپتامبر است. صدام در حقیقت هیچ ربطی به این مسئله ندارد. رئیس جمهور بوش با اسناد تحریف شده و دلایل نادرست و بی‌شرمانه همه را متقاعد کرده است که صدام حسین با القاعده هم‌پیمان بوده است و او را نمی‌توان از اسامه بن لادن جدا دانست. او از ملت می‌خواست تصور کنند چقدر وحشتناک است اگر صدام سلاح‌های هسته‌ای را به تروریست‌ها بدهد و دائماً اظهار می‌داشت عراق در موقعیت خطرناکی قرار دارد و تهدید علیه ملت ما را بیشتر می‌کند. او بذر جنگ می‌کاشت و توفان درو می‌کرد.

رئیس جمهور بوش، بیشتر مردم را متقاعد کرده که صدام حسین مسئول حمله ۱۱ سپتامبر است. صدام در حقیقت هیچ ربطی به این مسئله ندارد. رئیس جمهور بوش با اسناد تحریف شده و دلایل نادرست و بی‌شرمانه همه را متقاعد کرده است که صدام حسین با القاعده هم‌پیمان بوده است و او را نمی‌توان از اسامه بن لادن جدا دانست.

شکست خورده و به کار گماردن شخصی که قول تغییرات امیدبخش می‌دهد، است و این همان راه حل حقیقی برای باتلاق امریکایی در عراق است. با این حال هنوز مدتی از ریاست جمهوری کنونی باقی مانده است و زمان حساسی برای کشور ماست، آن هم به دلیل بی‌صلاحیتی آشکار و بی‌فکری دولت کنونی.

باید به گزینه‌های خطرناک و حتی مرگبار خود توجه کنیم. رأی دهندگان باید نوامبر ۲۰۰۴ را از نو بسازند. همراه آنها ما نیز تلاش می‌کنیم راه‌هایی برای کاهش سریع و جدی خطر فوق‌العاده‌ای که با وجود رهبری کنونی با آن روبه‌رو می‌پیدا کنیم. به همین دلیل من امروز از جمهوری خواهان و دموکرات‌ها می‌خواهم به من بپیوندند تا خواستار استعفای سریع کسانی شویم که زیر دست جورج بوش و دیک چنی، مسئولان اصلی فاجعه‌ای هستند که در عراق با آن دست به گریبانیم.

ما شدیداً به یک گروه امنیت ملی با صلاحیت و کفایت نیازمندیم. زیرا گروه کنونی با گذشت زمان همه چیز را بدتر می‌کند. آنها جان سربازان ما را به خطر می‌اندازند، خطری که شهروندان امریکا را در هر گوشه دنیا تهدید می‌کند رو به افزایش است. آنها میلیون‌ها نفر را خشمگین کرده‌اند و نسل ضد امریکایی را عصبانی‌تر می‌کنند. اکنون این عصبانیت و خشم‌ها به نقطه جوش رسیده است. ما نمی‌توانیم به سادگی هزینه افزایش خطرانی که با اشتباهات این گروه کشورمان را تهدید می‌کند، بپردازیم. دونالد رامسفلد، رئیس طراحان برنامه جنگ، باید امروز استعفا دهد. همین‌طور نمایندگان او پل وولفویتز (Paul Wolfowitz)، داگلاس فیت (Douglas Feith) و مقام عالی‌رتبه اطلاعاتی استیون کامبون (Stephen Cambone) هر روز که رامسفلد وزیر دفاع باشد، خطر بیشتری ملت ما را تهدید

می‌کند.

کوندولیزا رایس (Condolee Rizeza) که سیاست خارجه را اداره کرده است باید بلافاصله استعفا دهد.

جورج تننت (George Tenet) نیز باید استعفا دهد. باید جمله‌ای درباره او بگوییم، زیرا او دوست شخصی من است و فردی خوب و محترم است. برایم دردناک است که خواستار استعفای او شوم. اما متأسفانه به این نتیجه رسیده‌ام که کشور ما باید رهبر جدیدی در CIA داشته باشد. مهم‌ترین جلوه ملت ما امید است. امید به این که مردم بتوانند در محدوده قانونی آزاد باشند و به دنبال خواسته‌ها و آرزوهایشان بروند. دموکراسی می‌تواند جای سرکوب و استبداد را بگیرد؛ عدالت - و نه قدرت - نیروی هدایتگر جامعه خواهد بود. اختیارات اخلاقی ما در دنیا از امیدی که بر پایه قانون بود ریشه می‌گرفت. باین شکست بی‌شمرانه قانون در هر بخشی از دولتمان، باید مبارزه‌ای بزرگ آغاز کنیم، برای بازگرداندن اختیارات اخلاقی خود در دنیا و نشان دادن تعهدمان به فراهم کردن زندگی بهتر برای همسایگان جهانی‌مان.

در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان (Ronald Reagan)، وزیر کار رای دونوان (Ray Donovan) متهم به رشوه‌خواری شد. اما به هر حال پس از جارج و جنرال‌های بسیار، قاضی او را تبرئه کرد. دونوان پرسید "آکنون من چگونه شهرت از دست رفته‌ام را به دست آورم؟"

رئیس جمهور بوش نیز امریکا را در چنین وضعیتی قرار داده است. چگونه می‌توانیم نام نیک خود را بازپس بگیریم.

ما چنان خواهیم کرد که همیشه هنگام تغییرات چشمگیر کرده‌ایم. ما در صندوق‌های رأی به همه دنیا نشان می‌دهیم در چهار سال گذشته در امریکا چه اتفاقی افتاده است. آنچه امریکا در دوسال گذشته در عراق کرده

است، واقعاً ما نبوده‌ایم. ما مردم حداقل اکثریت ما، بی‌احترامی به پیمان‌نامه ژنو را تأیید نمی‌کنیم.

اشتباه نکنید، آنچه که در ابوغریب رخ داد، فقط شهرت و خواسته‌های استراتژیک امریکا را نابود نمی‌کند، بلکه روح امریکایی را هم نابود می‌کند. ملت ما باید بفهمد آسیبی که در طول جنگ دیده است بسیار بیش از آن است که پاسخ‌های نیم‌بند و با تأخیر بوش بتواند آن را توجیه کند. به یاد آورید هریک از ما چقدر از دیدن تصاویر محرمانه منقلب شدیم. در نگاه اول ترجیح می‌دادیم روی مان را برگردانیم. آنگاه این فکر به ذهنمان می‌آمد که چه کسی چنین انحراف روانی کمیاب و عجیبی دارد، فقط یک مغز معیوب می‌تواند چنین کارهایی بکند یا به قول پنتاگون "یک مشت احمق".

اما اخبار تکان‌دهنده‌تر این روزها ما را مطمئن می‌کند این جنایات محدود نبوده‌اند و انحرافات روانی هم نبوده‌اند. نیویورک تایمز گزارش داده است مطالعه نظامی شکنجه و مرگ زندانیان در عراق و افغانستان الگوی وسیع تجاوز و آزار را نشان می‌دهد که نسبت به گذشته در واحدهای نظامی بیشتری گسترش یافته است.

این رفتارهای ناهنجار از چند مغز معیوب در موقعیت‌های پایین نظامی سرچشمه نگرفته است بلکه از درجه‌های معیوب و سیاست‌های بی‌رحمانه سطوح بالاتر دولت ما آغاز می‌شود. همه این ناهنجاری‌ها به نام ما و به دست رهبران ما صورت گرفته است.

این وحشت‌ها، نتایج قابل پیش‌بینی گزینه‌های سیاسی دولت ماست. سطله‌ای که آنها به دنبالش بودند نه فقط درخور امریکا نیست بلکه هدفی واهی است. جهان امروز ما سطله‌پذیر نیست، زیرا روح انسانی سطله‌پذیر نیست. هر استراتژی ملی که هدفش رسیدن به سطله و حکومت باشد محکوم به شکست است. زیرا خود ضد خود را

◆ بوش از ملت می‌خواست تصور کنند چقدر وحشتناک است اگر صدام سلاح‌های هسته‌ای را به تروریست‌ها بدهد و دائماً اظهار می‌داشت عراق در موقعیت خطرناکی قرار دارد و تهدید علیه ملت ما را بیشتر می‌کند. او بذر جنگ می‌کاشت و توفان درو می‌کرد

◆ یکی از قدرت‌های دموکراسی، توانایی مردم در ایجاد تغییرات لازم و منظم در رهبری، برکناری رهبری که شکست خورده و به کار گماردن شخصی که قول تغییرات امیدبخش می‌دهد، است و این همان راه حل حقیقی برای باتلاق امریکایی در عراق است

می‌آفریند و در گذر زمان برای حکومت و سلطه خود دشمنانی پدید می‌آورد.

سیاستی که بر مبنای تسلط و حکمرانی بر دنیا باشد، نه تنها دشمنانی برای ایالات متحده می‌آفریند که باعث تقویت القاعده هم می‌شود و همکاری بین المللی را تضعیف می‌کند؛ همکاری‌ای که برای شکست تلاش تروریست‌هایی که می‌خواهند به آمریکا آسیب بزنند، لازم است.

سیاست خلع سلاح یک طرفه که به صورت دردناکی در عراق دیدیم، همه چیز را بدتر می‌کند. این روش ممکن است عده‌ای را از نظر سیاسی ارضا کند اما برای ارتش و نیروی نظامی خطرناک است. از سربازان ما آن قدر کار کشیده‌اند که خسته شده‌اند و از پا درآمده‌اند، نه فقط به دلیل این که

رامسفلد با خودرایی، نظر رهبران نظامی در مورد نیروی لازم را نادیده گرفت، بلکه به دلیل بی‌توجهی رئیس جمهور بوش به نظر متحدین تجاری و عقیده بین‌المللی. همین بی‌توجهی او باعث شد ما هیچ متحد واقعی برای تقسیم فشار اقتصادی و نظامی جنگ نداشته باشیم. آینده ما وابسته به همکاری روزافزون و وابستگی متقابل در دنیایی است که بیشتر از قبل با فناوری ارتباطات و حمل و نقل پیوند می‌خورد. پیدایش تمدن جهانی حقیقی با تشخیص چالش‌های جهانی همراه شده است. این چالش‌ها به پاسخ‌هایی نیاز دارند که گاهی فقط با وجود ایالات متحده ممکن است و در صورتی که ایالات متحده اختیارات اخلاقی خود را برای رهبری بازگرداند و حفظ کند.

در واقع اختیارات اخلاقی ما، بزرگ‌ترین منبع قدرت ما هستند. محاسبات بی‌ارزش و مسامحه‌های بوش همین اختیارات اخلاقی ما را با بی‌ملاحظگی در معرض خطر قرار داده است.

در سال ۱۹۹۹ از هیئت قضایی اسرائیل می‌خواهند از طریق قانونی در

برابر تهدیدات هولناکی که امنیت مردمش را تهدید می‌کند عمل کند. در پاسخ می‌گوید:

"این تقدیر دموکراسی است. چون همه روش‌ها و اهداف در آن پذیرفته شده نیستند و راه دشمنان هم پذیرفتنی نیست. دموکراسی همیشه باید با دشمنانی که از پشت بسته شده‌اند مبارزه کند، با این حال دست بالاتر را دارد. در دموکراسی حفظ قوانین و تشخیص آزادی شخصی در درک امنیت بسیار مهم است. در پایان روز هم به نیروی آنهایی که به این شیوه عمل می‌کنند افزوده می‌شود." مهم‌ترین و آخرین توصیف هدف آمریکایی در دنیا هنوز در همان پیام سالانه لینکلن (Lincoln) به کنگره در ۱ دسامبر ۱۸۶۲ است:

"مناسبت‌ها روی هم انباشته می‌شوند و ما باید خود را با آنها هماهنگ کنیم. ما اکنون با وضعیت جدیدی روبه‌رو هستیم، پس باید فکری نو داشته باشیم و عملی نو. در عصر جدید باید کشور خود را حفظ کنیم. همشه‌ریان! ما نمی‌توانیم از تاریخ فرار کنیم. دردسرها و آزمایش‌های پرشور و آتشینی که پشت سرگذاشته‌ایم، اکنون بر ما می‌تابند و در افتخار و سربلندی یا رسوایی و بی‌آبرویی ما تا آخرین نسل تأثیر می‌گذارند. ما باید شرافتمندانه خود را حفظ کنیم یا همه آرزوهایمان را فراموش کنیم... راه ساده، صلح‌آمیز و سخاوتمندانه‌ای است، تنها راهی که اگر از آن پیروی کنیم، دنیا برای همیشه به ما آفرین خواهد گفت و خداوند همواره درهای رحمتش را بر ما خواهد گشود." آشکار است روش نادرست در رویارویی با حقیقت و اشتباه غیرقابل بخشش در اعتماد مردم آمریکا به بوش پس از ۱۱ سپتامبر باعث چنین فجایعی شده است. همین اعتماد نادرست است که به خشونت با زندانیان در ابوگریب انجامید. اکنون متوجه دریافته‌ایم که طبق آمار صلیب سرخ ۷۰-۹۰ درصد

قربانیان اعمال بوش از هر خطایی مبرا و بی‌گناه بوده‌اند.

همین روح تاریک "سلطه" باعث شده است برای نخستین بار در تاریخ آمریکا، شهروندان آمریکایی بدون هیچ دلیلی زندانی شوند، و حق دیدن یک وکیل، خبر دادن به خانواده‌شان یا دانستن جرمشان را نداشته باشند. حتی به هیچ دادگاهی برای هرگونه فرجام‌خواهی دسترسی نداشته باشند. دولت بوش از قدرت خود استفاده کرده و کتابدارها را وادار کرده است به او بگویند آمریکایی‌ها چه کتاب‌هایی می‌خوانند و آنها را مجبور کرده در مورد این دستور سکوت کنند و گرنه زندانی خواهند شد.

آنها یک حمله بی‌نظیر آغاز کرده‌اند، علیه آزادی فردی، علیه حق بازنگری قضایی اعمالی که مرتکب می‌شوند و علیه حق کنگره برای دانستن این که چگونه بودجه همگانی را خرج می‌کنند و علیه حق رسانه‌های خبری برای آگاهی از سیاستی که دنبال می‌کنند.

همه سیاست آنها به همین صورت است. آنها از هر محدودیتی به‌عنوان مانعی بر سر حکومت و قدرت خود خشمگین می‌شوند. اشتباهی آنها شگفت‌آور است. همین باعث شده است مرحله‌ای جدید از خیانت، درنده‌خویی در روش‌های پارتیزانی ایجاد کنند. همین خیانت، باعث می‌شود به سناتور ماکس کلاند (Max Cleland) وطن‌پرست که سه عضو خود را در جنگ ویتنام از دست داده است، حمله کنند.

رئیس‌جمهور به‌ظاهر نقش یک نجات‌دهنده وحدت‌بخش را بازی می‌کند. اگر او واقعاً می‌خواهد چنین نقشی داشته باشد بهتر است راش لیمبوق (Rush Limbaugh) را کنار بگذارد لیمبوق قوی‌ترین حامی سیاسی اوست و گفته است شکنجه‌های ابوگریب یک "مانور نظامی بی‌نظیر" هستند و این تصاویر نمونه خوب

آنچه که در ابوگریب رخ داد، فقط شهرت و خواسته‌های استراتژیک آمریکا را نابود نمی‌کند، بلکه روح آمریکایی را هم نابود می‌کند. ملت ما باید بفهمد آسیبی که در طول جنگ دیده است بسیار بیش از آن است که پاسخ‌های نیم‌بند و با تأخیر بوش بتواند آن را توجیه کند

سیاست خلع سلاح یک طرفه که به صورت دردناکی در عراق دیدیم، همه چیز را بدتر می‌کند. این روش ممکن است عده‌ای را از نظر سیاسی ارضا کند اما برای ارتش و نیروی نظامی خطرناک است. از سربازان ما آن قدر کار کشیده‌اند که خسته شده‌اند و از پا درآمده‌اند، نه فقط به دلیل این که رامسفلد با خودرایی، نظر رهبران نظامی در مورد نیروی لازم را نادیده گرفت، بلکه به دلیل بی‌توجهی رئیس جمهور بوش به نظر متحدین تجاری و عقیده بین‌المللی

پرنوگرافی قدیمی آمریکایی می‌باشند. به گفته او اعمالی که انجام شده مردمانی را به تصویر می‌کشد که در حال خوش گذرانی بوده و می‌خواهند خود را تخلیه کنند.

وحشیگری سیاسی رئیس‌جمهور و حامیانش نه تنها در عملیات‌های نظامی که در سیاست روزانه دموکراسی او هم دیده می‌شود. آنها اصرار دارند رهبران حزبشان در کنگره، هرگونه نقش موثر دموکرات‌ها در قانون گذاری را نفی کنند و هر موردی را پیش از ما بحث کنند. حتی در همایش‌های مهم کمیسیون‌هایی که اعمال بین مجلس سنا و نمایندگان را تطبیق می‌دهند، شرکت کنند. همین تنگ‌نظری در سیاست داخلی هم دیده می‌شود. به نام میهن‌پرستی، مسلمانان بدون هیچ‌گناهی دستگیر می‌شوند. معمولاً از نظر جسمی آزار داده می‌شوند و مدت‌های مدیدی ممنوع الملاقات نگه‌داشته می‌شوند. آنچه در ابوغریب رخ داد، متفاوت بود اما نه از نظر نوع بلکه به لحاظ ابعاد و شدت فاجعه. وقتی موضوع بحث شکنجه باشد، اختلاف در ابعاد و شدت مهم است. دفاعیه‌پردازان در مورد آنچه پیش آمده است نظرانی دارند، که باید شنیده و به وضوح درک شود. حقیقت این است که هر فرهنگ و سیاستی زمانی خود را با بی‌رحمی نشان می‌دهد. این حقیقت انکارناپذیری است که کشورهای دیگر نیز شکنجه کرده‌اند؛ حتی راحت‌تر و بی‌رحمانه‌تر از ما. جورج اورول زمانی زندگی در روسیه استالین را چنین توصیف کرده است: "چکمه‌ای روی صورت انسان تا ابد مهر شده است." این نهایت فرهنگ خشونت است. آن قدر ریشه‌دار و عمیق، سازمان‌یافته و منظم است که هرکسی در آن با وحشت زندگی می‌کند، حتی تروریست‌ها. همین ماهیت و درجه خشونت در عراق صدام حسین هم بود.

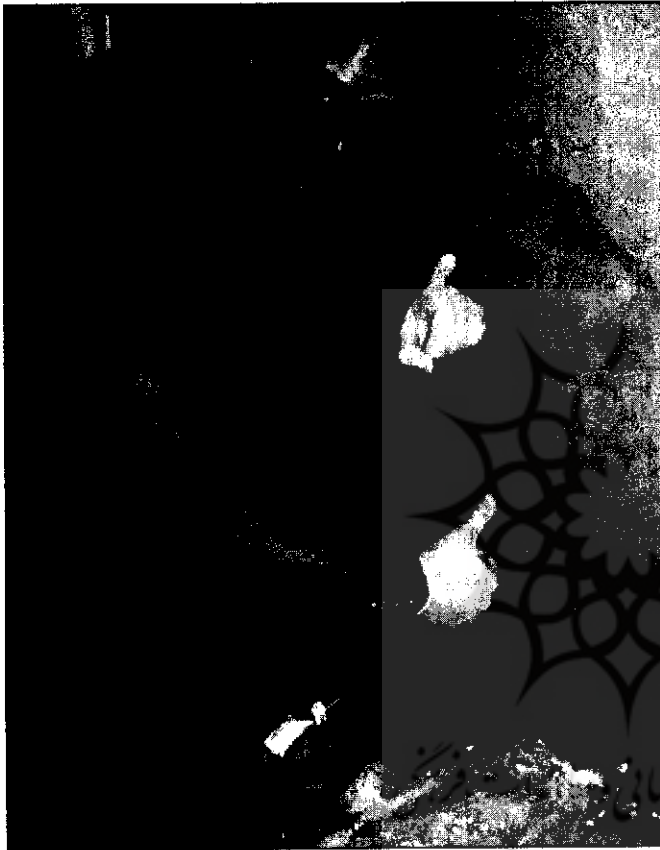
ناباید خیال خود را راحت کنیم یا خوشحال شویم که جامعه ما بی‌رحم‌تر از دیگران نیست. عذبه زیادی هم بسیار کمتر از ما بی‌رحم هستند، گرچه اهمیتی ندارد. این رسوایی دلخراش در ابوغریب باید باعث شود ما با دقت و جامعیت بیشتر سیر وحشت و خشونت در سیستم داخلی زندان‌های -مان را بررسی کنیم.

آنچه اکنون در پاسخ به فاجعه ابوغریب باید انجام دهیم، برگزیدن روشی جدید است. باید بدانیم ما در آغاز قرن بیست و یکم چه کسی هستیم، توجه کنیم تجاوز به زندانیان فقط از سیاست کاخ سفید بوش ناشی نشده است. این روش‌ها نه فقط از نظرات و شیوه‌های رئیس‌جمهور و مشاورانش که از حامیانی در بخش‌هایی از جامعه ما ناشی شده است؛ از افرادی که به دلیل انزجار و ترس از حمله ۱۱ سپتامبر نظر و عقیده خود را تغییر داده‌اند.

رئیس‌جمهور از این ترس‌ها سوءاستفاده می‌کند و به آنها دامن می‌زند. از سوی دیگر آمریکایی‌های حساس و منطقی هم حرف‌هایی می‌زنند. به یاد دارم در نوشته سطح بالایی این پرسش را خواندم که آیا هنوز ممنوعیت علیه شکنجه مطلوب یا مناسب است. همین کج‌فهمی‌های عجیب، مسئول آن چیزی است که در یادداشت مشاور حقوقی رئیس‌جمهور، آلبرت گزالس (Albert Gonzalez) می‌آید. او در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲ در یادداشت خود می‌نویسد: ۱۱ سپتامبر "محدودیت‌های سخت و متروکه پیمان‌نامه ژنو در بازجویی زندانیان دشمن را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد بعضی از آیین‌نامه‌های آن عجیب است."

نمی‌توانیم تصاویری که دیده‌ایم و اخباری را که شنیده‌ایم نادیده بگیریم. آنها بخشی از ما هستند. اکنون پرسش مهم این است که با شکنجه چه باید کرد؟ آن را متوقف کنیم؟ بله، البته. اما

این به آن معنی است که همه واقعیت را آشکار کنیم، نه این که آن را پنهان کنیم، همان‌طور که رئیس‌جمهور و دولت می‌کند. یکی از کسانی که در ابوغریب بوده است، گروهیان ساموئل پرونس (Samuel Provnace) به خبرگزاری ABC، پیش از آن که به خاطر گفتن حقیقت مرعوب و



مجازات شود، گفت: "مطمئناً مسائلی هست که پنهان می‌شود. من احساس می‌کنم به دلیل دستکاری و صداقت مجازات می‌شوم." کارهای نفرت‌انگیز در زندان‌ها نتیجه صریح فرهنگ و روش مجازاتی است که بوش و رامسفلد در بیانیه‌شان تشویق می‌کنند؛ بیانیه‌ای که پیمان‌نامه ژنو تأیید نمی‌کند، جنایات آشکار جنگی که صورت گرفته است، پیامد اجتناب‌ناپذیر و منطقی روش‌ها و بیانیه‌های دولت است.

سندیت این تصاویر برای من بسیار



روشن است. همان‌طور که تصاویر گواه هستند، زندانیان در طول بازندهای کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC)، در اطراف چرخانده می‌شدند تا بتوان



آنها را بازدید کرد. تا کسی نتواند شکایت کند. این روشی است که از بالا و با قصد صریح مخدوش کردن به ارزش‌های ایالات متحده صورت گرفته است. همان روشی که در جایی مثل چین و کوبا نقد می‌شود.

افزون بر این، دولت بوش ترتیبی داده که زنان و مردان نیروهای مسلح خودمان در صورت اعتراض به رفتار با زندانیان، خود زندانیان نوبت بعدی باشند. این دولت باید جریمه سنگینی بپردازد. از غم‌انگیزترین نتایج جنایات رسمی این است که برای ما آمریکایی‌ها تا مدت زمانی دراز دشوار خواهد بود، به نام حقوق انسانی بیا خیزیم، یا از دولت‌های دیگر انتقاد کنیم. این سیاست‌ها به این می‌انجامند که سربازان ما تا این حد نفرت‌انگیز و شرم‌آور رفتار کنند. دولت باعث سرافکنده‌گی آمریکا شده است و به پایه‌های آزادی و حقوق انسانی در هر گوشه‌ای از دنیا ضربه زده است. این دولت پیام اصلی آمریکا به جهان را تضعیف کرده است. رئیس‌جمهور یک عذرخواهی و توجیه خلاصه و ناقص

◆ آنچه اکنون در پاسخ به فاجعه ابوغریب باید انجام دهیم، برگزیدن روشی جدید است. باید بدانیم ما در آغاز قرن بیست و یکم چه کسی هستیم، توجه کنیم تجاوز به زندانیان فقط از سیاست کاخ سفید بوش ناشی نشده است. این روش‌ها نه فقط از نظرات و شیوه‌های رئیس‌جمهور و مشاورانش که از حامیانی در بخش‌هایی از جامعه ما ناشی شده است؛ از افرادی که به دلیل انزجار و ترس از حمله ۱۱ سپتامبر نظر و عقیده خود را تغییر داده‌اند. رئیس‌جمهور از این ترس‌ها سوءاستفاده می‌کند و به آنها دامن می‌زند



به دنیای عرب اظهار کرده است. اما او باید از همه مردم دنیا برای زیر پا گذاشتن پیمان‌نامه ژنو معذرت بخواهد. او پوزشی هم به ارتش آمریکا برای فرستادن بی-مسئولانه آنها به سوی خطر، و بی‌توجهی به نظرات فرماندهانشان بدهکار است، مهم‌تر این که باید از همه مردان و زنان دنیا معذرت بخواهد، از همه آنهایی که به نظرشان ایالات متحده مانند نگینی درخشان بود، به دلیل تخریب تلاش‌های آنها برای برقراری عدالت در لوای قانون کشورشان، او باید عذر بخواهد. البته مسئله اصلی این است که یک معذرت‌خواهی واقعی و جدی نیاز به تعیین و تصحیح خطاها و عزم برای پذیرش مسئولیت و جذب اعتماد مردم دارد. رئیس‌جمهور نه تنها نمی‌خواهد اشتباهات خود را بداند، که با آکره و بی‌میلی، عضوی از دولت خود را مسئول استراتژی غلط و محاسبات نظامی نادرست و بزرگ‌ترین اشتباه در تاریخ آمریکا معرفی می‌کند.

او فقط حاضر است به دلیل رفتار نادرست عده‌ای از افراد پایین‌رتبه ارتش که سپر بالای شکست فاحش سیاسی او شده‌اند، معذرت بخواهد. در دسامبر ۲۰۰۰، من به شدت با تصمیم دیوان عالی آمریکا برای شمارش برگه‌های رأی مخالف بودم. وظیفه خود می‌دانستم عقیده محکم خود را به ملت اعلام کنم و بگویم ما ملتی قانونمدار هستیم و من تصمیمات را می‌پذیرم و در عین حال آنچه در توان دارم انجام می‌دهم تا مانع قانونی شدن جورج بوش شدم، درحالی‌که او سوگند رسمی به‌عنوان رئیس‌جمهور خورده است.

در آن زمان فکر نمی‌کردم بوش، در دوره ریاست‌جمهوری خود، چنین بی‌کفایتی محضی در اجرای قانون نشان دهد و هر بار بیشتر از پیش

مسئولیت خود را انکار کند. بنابراین امروز می‌خواهم با آمریکایی‌هایی حرف بزنم که فکر می‌کنند بوش به اطمینان و اعتماد ملت ما خیانت کرده است. آنهایی که از اعمال او به نام آمریکا وحشت زده شده‌اند. آنهایی که می‌خواهند همه دنیا بداند ما آمریکایی‌ها خشونت را که در زندان‌های عراق، افغانستان، گوانتانامو و مکان‌های مخفی که هنوز آشکار نشده صورت گرفته، قبول نداریم و این رفتارها از شخصیت و ماهیت واقعی مردم آمریکا و اصولی که کشور ما بر پایه آن بنا شده به دور است.

بی‌تردید ما وظیفه داریم بوش را مسئول بدانیم و از او پاسخ بخواهیم و مطمئنم که چنین خواهیم کرد. همان طور که لینکلن گفته است اکنون زمان آزمایش بزرگ ماست. ما اینجا هستیم، قدرت را حفظ می‌کنیم و مسئولیت را تحمل می‌کنیم.

این مطلب در نشانی اینترنتی زیر قابل دسترسی است:

<http://www.Moveonpac.Org>

#### پانویس‌ها:

۱. منظور روزنامه لوموند فرانسوی است.
۲. از انجیل متی.